

ژان ژاک روسو

پل ایچ. فرای

ترجمه
خشایار دیهیمی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۸

ژان ژاک روسو^۱ نابغه بود، اما در عین حال از آن آدمهای خوش قریحه نوعی روزگارش هم بود، یعنی در هر کاری دستی داشت: موسیقیدان و اپرانویس خلاق بود که گهگاه ذوق آزمایی می کرد، گیاهشناسی غیر حرفه ای بود، کمدهای اتاق پذیرایی می نوشت، شاعری میانمایه بود، و در دو مورد در تدوین قانون اساسی طرف مشورت قرار گرفت. اما به سبب همه این دستاوردها، حداکثر جایی که می توانست در تاریخ فرهنگ غرب به خود اختصاص دهد یک پاراگراف در باب موسیقی اش و چند پانویس برای باقی کارهایش بود. اما او، به جز آنچه گفتیم، تخصصهای دیگری هم داشت که تأثیر و نفوذ او را پایدارتر و گسترده تر از هر نویسنده قرن هجدهمی کرد.

میراثی که از بنجامین فرانکلین^۲ به ما رسیده است بسی متنوعتر است اما آن اهمیت بنیادین را ندارد؛ دیوید هیوم^۳ و ایمانوئل کانت^۴ دو جریان اصلی فلسفه مدرن را به وجود آوردند، اما میراث آنان بر تفکر اجتماعی ما تأثیر زیادی نداشته است؛ بینش اخلاقی

1. Jean Jacques Rousseau (1712-1778).

۲. Benjamin Franklin (۱۷۰۶-۱۷۹۰). دانشمند، فیلسوف، و سیاستمدار آمریکایی.

۳. David Hume (۱۷۱۱-۱۷۷۶). فیلسوف انگلیسی.

۴. Immanuel Kant (۱۷۲۴-۱۸۰۴). فیلسوف آلمانی.

سمیوئل جانسن^۱ بیش از هر پدیدهٔ دیگر روزگار او ما را به هیجان می‌آورد، اما امروزه دنیای ما چندان دگرگون شده است که به‌هیچ‌روی نمی‌توانیم به پیروی از او دل ببندیم؛ ذهن تیزِ معاصرِ بزرگ و دشمن روسو، ولتر^۲، نمایندهٔ تمام‌عیار بهترین ویژگی‌های آن عصر است، اما ما از خرمن اندیشه‌های او کمتر خوشه‌ای برمی‌چینیم، الا عادت به کنجکاوی شکاکانه، که در آن هم همانقدر وامدار او هستیم که وامدار میشل دومونتنی^۳ و عصر روشنگری. در مقابل، روسو در شکل‌گیری تقریباً همهٔ جنبه‌های نظرگاه دنیای مدرن - حتی جنبه‌های آشکارا ناسازگار آن - سهم بسزایی داشته است.

او در مقام فیلسوف سیاسی در شکل‌گیری ایدئولوژی توتالیتیر به همان اندازهٔ کارل مارکس^۴ و آرتور شوپنهاور^۵ نقش کلیدی داشته است. حتی «مورخین اجتماعی»، که غالباً اهمیت زیادی به نقش فرد در وقایع نمی‌دهند، به‌راحتی اذعان می‌کنند که مطالعهٔ آثار روسو الهامبخش انقلاب فرانسه شد - و بازخوانی آثار او این انقلاب را به آن افراط آخر رهنمون شد. از سوی دیگر، در مقام نویسندهٔ آثار تربیتی، او بیشترین تأثیر را در اختیارگراترین جریانها، در آنچه امروز آموزش آزاد^۶ نامیده می‌شود، داشت. در مقام متفکر متافیزیک، هرچند به‌اکراه و غیرسیستماتیک می‌نوشت، او با

۱. Samuel Johnson، (۱۷۰۹-۱۷۸۴). منتقد انگلیسی.

۲. Voltaire، (۱۶۹۴-۱۷۷۸). نویسنده و فیلسوف فرانسوی.

۳. Michel de Montaigne، (۱۵۳۳-۱۵۹۲). نویسندهٔ فرانسوی.

۴. Karl Marx، (۱۸۱۸-۱۸۸۳). فیلسوف سیاسی آلمانی.

۵. Arthur Schopenhauer، (۱۷۸۸-۱۸۶۰). فیلسوف آلمانی

۶. progressive education، شیوه‌ای از آموزش که چندان مقرراتی نیست و نیاز فردی را اساس آموزش قرار می‌دهد.

تأکیدی که بر حس اخلاقی ذاتی انسان و توانایی‌اش برای تفکر و عمل مستقل و بی‌غرضانه داشت، بر فلسفه کانت و دنباله‌های آن تأثیر بسیار نهاد. در مقام رمان‌نویس، نویسنده زندگی‌نامه شخصی، و نظریه‌پرداز ریشه‌های فرهنگی، روسو پیش‌تاز نوع خاصی از دلمشغولی به خویش‌تن بود که امروز دیگر همه گیر شده است. او از تمامی این جنبه‌ها، و بیش از هر شخص دیگری، در پیدایش طغیان رمانتیک بعد از خود علیه خردگرایی عصر روشنفکری و تقدس نهادهای مستقر، هر دو، سهم زیادی داشت. چنانکه خواننده در این کتاب مختصر خود خواهد دید، روسو هم در ترفیع حد نهایی طبع جمعی و غیرشخصی انسان و هم در ترفیع حد نهایی طبع فردی انسان نقش چشمگیری داشت. آنچه چشمگیرتر است این است که او این هر دو کار را در آن واحد به نحوی به انجام رساند که تناقضی جدی و مهم در گفتارش راه نیافت.

ژان ژاک روسو در بیست‌وهشتم ژوئن ۱۷۱۲ در ژنو به دنیا آمد. مرگ مادر چند روز پس از تولد او عامل مؤثری در خطاکاریهای بی‌تحاشی او در دوران بلوغ بود و همچنین خلایی در زندگی او به وجود آورد که هیچ‌یک از زنان مادرصفتی که بعدها وارد زندگی او شدند نتوانستند آن را پر کنند. پدر او، ایزاک، ساعت‌ساز بود، اما حرفه‌اش را دوست نداشت و ظاهراً آن را دون شأن خود می‌دانست. او زندگی کولی‌وار را دوست داشت، هرچند همواره آزادانه آن را اختیار نکرد؛ او، زمانی که ژان ژاک ده‌ساله بود، به دلیل مشاجره‌ای خیابانی، ناگزیر شد از ژنو بگریزد و تا سالها به خود زحمت بازگشت نداد. علی‌رغم تمجید و تعریفهای سنجیده و

آگاهانه روسو از پدرش و علی‌رغم خاطره صمیمانه او از اینکه چگونه افسانه‌های پلوتارخ^۱ در میان ابزارآلات کارگاه ساعت‌سازی بر او خوانده می‌شد، دلیلی در دست نداریم که پدر در حق پسر احساس محبت خاصی داشته باشد. بسیاری از پژوهندگان در این خصیصه‌های پدری، رفتار آتی ژان ژاک را منعکس دیده‌اند - خصوصاً این کار او که فرزندانش را رها کرد. به‌هرروی، حتی اگر روایت خود روسو هم در مورد پدرش درست باشد، روسو، پس از آنکه پدرش گذاشت و رفت، ناچار شد به خانواده‌های گسترده‌ای توکل کند که بعدها تا پایان عمر تلاش کرد نمونه‌ای از آن را، هم برای خود و هم برای برادری انسانها، خلق کند.

او و یکی از عموزادگانش را نخست نزد کشیش محلی، آقای لانبرسیر^۲، و خواهرش گذاشتند. چوبی که بر کف دستان آنها می‌زدند، و یکبارش نیز به‌ناحق بود، روسو را برای نخستین بار با لذت شهوانی آشنا کرد. او در یک مورد این مازوخیسمی را که بلاشک مبتلایش بود در شعاری که برای خودش انتخاب کرد و گاه تا به مرز غایبی‌اش آزمود به‌گونه‌ای سازنده به کار گرفت: زندگی را در راه حقیقت به مخاطره انداختن. او بعد مدتی نزد عمویش زندگی کرد و پس از آن، در سیزده‌سالگی، به کارآموزی نزد یک گراوورساز پرداخت و همانجا نیز در خانه او منزل کرد. در این قسمت است که زندگینامه شخصی او شباهت تامی به زندگینامه امریکایی معاصرش، بنجامین فرانکلین، پیدا می‌کند. روسو که هرگز با اقتدار سر سازش نداشت کارگری بد و میهمانی بدتر بود. حتی دست به دزدی هم زد. با همه این احوال، زمانی که پانزده‌ساله بود، غرور مدنی او آنقدر

۱. Plutarch. (۱۲۰۹-۴۶۴). زندگینامه‌نویس یونانی.